

کنج

اگر تند بادی بر آید ز کنج به خاك افكند نارسیده ترنج (فردوسی)
 درباره کلمه «کنج» در این شعر فردوسی سخن بسیار گفته اند :

۱ - اسدی طوسی در لغتنامه خود (ص ۵۹ چاپ مرحوم اقبال) آورده است که: «کنج»، چون گوشه باشد در جایی، بیغوله و بیغله نیز گویندش [فردوسی گوید :
 اگر تند بادی بر آید ز کنج بخاك افكند نارسیده ترنج].

(جمله و شعر داخل دو قلاب افزوده مرحوم عباس اقبال است اما بدون تصریح که از کدام نسخه است. این اضافه از نسخه مورخ محرم ۷۳۳ ه. ق. لغتنامه اسدی مضبوط در کتابخانه واتیکان است که پاول هرن به سال ۱۸۹۷ م. چاپی از روی آن در گتنگن آلمان انتشار داده است و نگارنده هم به سال ۱۳۳۶ ه. ش. در طهران چاپی بر همان اساس نشر کرده ام «کنج» و شرح آن در چاپ هرن در ص ۱۸ و در چاپ نگارنده در ص ۲۲ واقع است).

پس اسدی نخستین کس است از فرهنگ نویسان که این کلمه را در شعر فردوسی به معنی بیغوله و گوشه گمان برده است و با این اعتقاد بیت را برای لغت منظور خود یعنی «کنج» برگزیده است و «کنج» در این معنی به ضم اول است که با کلمه «ترنج» در مصراع دوم قافیه شده است. و ظاهراً در «ترنج» هم ضبط متداول ضم اول و دوم بوده است، چه فرهنگها کلمه را نخست به همین ضبط ثبت کرده اند و سپس افزوده اند که به فتح حرف دوم نیز آمده است، حتی فرهنگ نویس تیزبینی چون رشیدی که شم انتقادی هم دارد توضیح داده است که «ترنج» به ضمتین چین و شکنج است و میوه معروف بواسطه چین و شکن که در پوست اوست بدین نام موسوم شده است (فرهنگ رشیدی ج ۲ ص ۴۲۴ و ۴۲۵ چاپ عباسی).

نگارنده احتمال می دهد که ظاهراً همین تلفظ رایج ترنج (یعنی ضم اول و دوم) در آن مصراع دوم بیت فردوسی را بر آن داشته است که کلمه آخر

مصراع اول بیت را «کنج» (به ضم اول) بخواند و آنرا شاهد همین لغت منتهی در معنای گوشه و بیغوله قرار دهد.

به هر حال فرهنگهای دیگر فارسی پس از اسدی یا این لغت را ندارند نظیر صحاح الفرس و یا آن را در معنایی غیر از گوشه و زاویه و بیغوله آورده اند نظیر فرهنگ قواس (ص ۱۰۶ چاپ نذیر احمد) و دستورالافضل (ص ۲۰۸ چاپ نذیر احمد) و معیار جمالی (ص ۶۶ چاپ دکتر کیا) و فرهنگ میرزا ابراهیم (نسخه خطی کتابخانه دهخدا) و شرفنامه منیری (نسخه خطی کتابخانه لغتنامه دهخدا)، و یا اگر آن را در معنای مورد اشاره آورده اند یا شاهی برای این معنی اقامه نکرده اند یا شاهدشان شعر مورد بحث فردوسی نیست. فرهنگ جهانگیری (ج ۲ ص ۱۸۷۰ چاپ دکتر عقیقی) و مجمع الفرس سروری (ج ۳ ص ۱۲۰۸ چاپ نگارنده) و فرهنگ رشیدی (ج ۲ ص ۱۲۰۷ چاپ عباسی) و برهان جامع (ص ۳۲۶ چاپ) و فرهنگ نظام (ج ۴ ص ۳۰۲) این مدعا را تأیید می کنند و پیداست که فرهنگهایی که شاهد ندارند نظیر برهان قاطع و غیث اللغات و یا فرهنگهای شاهددار متأخر مطرح این بحث نیستند.

۲ - پس از لغتنامه اسدی تنها لغتنامه دهخداست که این بیت فردوسی را برای «کنج» در معنی گوشه و بیغوله و زاویه همراه ادبیات دیگری از شاعران دیگر شاهد آورده است که البته عیناً منقول از لغت اسدی است اما همچنانکه مرحوم دکتر معین نیز در حاشیه برهان قاطع (ج ۳ ص ۱۷۰۱) همین شعر را از لغتنامه اسدی چاپ مرحوم اقبال نقل کرده است.

۳- این کلمه را در بیت فردوسی به صورت دیگر نیز خوانده و ثبت کرده اند، از جمله در خلاصه داستان رستم و سهراب (شماره ۲ از سلسله شاهکارهای ادب فارسی چاپ هفتم ۱۳۴۴ ه. ش. ص ۵) که در متن بیت آنجا «کنج» آورده شده و در پای صفحه توضیح داده شده است که:

«کنج یا کنک، رودی و ناحیه‌ای در هندوستان».

۴ - همین صورت یعنی «کنج» را برخی از فضلا برگزیده و آن را به این

اعتقاد قدما که باد را خزاین و مخازن است و موکلان و نگهبانان دارد تأیید کرده‌اند و شعر زیرین از سعدی را مثبت نظر خود ساخته که فرموده است :

فرشته‌ای که و کیل است بر خزاین باد

چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی

گلستان سعدی (کلیات ص ۱۳۵ چاپ د کتر مصفا) .

۵ - میان محققان معاصر این اعتقاد نیز وجود دارد که کلمه « کنج » در شعر فردوسی با اول مفتوح است و صورتی از « کنگک » و نامی خاص مربوط به نواحی سغد و سمرقند و توران زمین (ترکستان) . نگارنده این وجه را از آقای دکتر احمد علی رجائی استاد دانشمند دانشگاه در خلال یکی از سخنرانیهای رادیویی ایشان شنیده است که از آقای دکتر ماهیارنوبی استاد دانشمند دانشگاه پهلوی شیراز نقل و توضیح را اضافه فرمودند که توجیه وزیدن بادی از ناحیه کنج یا کنگک و به خاک افکندن ترنج نارسیده تندباد مرگ نابهنگام سهراب جوان است که معنای در آن ناحیه بروی وزیدن گرفته همانگونه که تندباد مرگ آور دیگری همانجا بر سیاوش برآمده و به جوانی روز از میانش برداشته است، و مفتوح بودن حرف دوم از کلمه ترنج و مردود بودن ضبط ضم اول و دوم آن کلمه را مؤید صحت اعتقاد و نظر ابرازی دانستند .

۶ - مرحوم دهخدا در یادداشتی (از فیشهای مربوط به لغتنامه) نوشته‌اند :

« کنگک ، در لهجه سیستانی به معنی جای مرتفع و بلند است . » و سپس همین بیت فردوسی را با تبدیل حرف « ج » در « کنج » و « ترنج » به « کک » به شاهد کلمه در آن یادداشت ثبت کرده‌اند . چنین :

اگر تندبادی بر آید ز کنگک بخاک افکند نارسیده ترنگ

اندک دقتی روشن می‌سازد که هیچ یک از معانی و توجیحات فوق برای صورت

« کنج » در شعر فردوسی مقنع نیست و معنای گوشه و بیغوله بدان کلمه دادن بی‌وجه است و صورت « کنج » نیز گذشته از آنکه در نسخه‌های شاهنامه نیامده است همین نااستواری را دارد همچنانکه صورت « کنگک » با قافیه « ترنگ » نیز نیازمند تأیید از نسخه‌ای است . وانگهی تخصیص دادن وزش باد به ناحیه معین یا بر ناحیه معین از

همه ناستوارتر است زیرا اگر حال و هوای فردوسی را در آغاز سرودن داستان رستم و سهراب در نظر آوریم که جانگاہی واقعہ اورا بر جهان پهلوان پرورده و بر آورده خویش یعنی رستم بیمناک ساخته است و هر دل نازکی را ازو به خشم می یابد، درمی یابیم که شاعر بر سر آن بوده است که در کمترین عبارت، براءت استهلال مانند خواننده یا شنونده را از محتوای داستان آگاه سازد و زمینه ذهنی اورا برای قبول حادثه و درک مصیبت و تحمل بار اندوه مرگی چون مرگ سهراب، آن هم بادشنة جگرشکاف پدر، و کاستن از آتش خشمشان بر این جهاندیده رزم آزموده نام و ننگ اندوخته آماده سازد، چه فردوسی نیک می داند که تندباد مرگ از رزمگاه دو برده سوار و آورد گاه دو جنگی پلنگ بر میخیزد نه از توران زمین و تورانیان، پس باز گرداندن حادثه جانگاہ مرگ سهراب بایاری لغت کنگ (یا کنج) به سرزمینهای آن سوی جیحون نمی تواند محملی خرید پذیر داشته باشد.

به نظر نگارنده همه این توجیحات ناروا و انتخاب صورتهای مختلف برای کلمه از نادرست خوانی خود بیت سرچشمه گرفته است. یک باردیگر بیت را مرور می کنیم، البته با توجهی دیگر به کیفیت ترکیب واقعی کلمات آن:

اگر تند بادی بر آید، ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج

تا کنون «ز کنج» وابسته مصراع اول تصور می شده است و شاید کیفیت تلفیق کلمات مصراع و احتمالاً آهنگ لغات آن خاصه در این بحر، یعنی بحر متقارب سبب این تصور در یکپارچگی اجزاء مصراع اول و وابستگی «ز کنج» به فعل «بر آید» شده باشد، و حال آنکه اندک دقتی روشن می سازد که «ز کنج» وابسته مصراع دوم و مربوط به فعل «افکند» است و به سادگی می توان آن را به مصراع دوم پیوست و در جای خود قرارداد و جمله مستقیمی از بیت ساخت.

توضیحاً در مدخل تجسس برای یافتن معنای کلمه «کنج» باید افزود که میوه رسیده غالباً خود از شاخه جدا می شود و فرو می افتد، شعر امیر عنصر المعالی کیلاس بن اسکندر را در قابوسنامه (ص ۵۹ چاپ دکتر یوسفی) به خاطر دارید: چون عمر تو پخته گشت بر بندی رخت کان میوه که پخته شدیفتد ز درخت

درمیوه رسیده عامل جدا شدن و فراق دادن پختگی در رسیدگی است اما میوه نارسیده را عاملی خارجی باید جدا سازد و به پایین اندازد، تند بادی یادستی. دقت کنیم که به هر حال میوه از جایی باید بیفتد. در شعر عنصر المعالی میوه پخته از درخت می افتد، پس ترجیح نارسیده شعر فردوسی هم باید بوسیله عامل خارجی از جایی جدا گردد و از چیزی فرو افکنده شود، از «درخت» یا «شاخه» نمی توانیم بگوئیم زیرا کلمه درخت یا شاخه در شعر او نیست همچنانکه «کنک» به معنی بلندی هم که مرحوم دهخدا گمان برده است، نیست آنجا فقط از «کنج» جدا شد و فرو افکنده شده است، پس «کنج» باید معنایی داشته باشد مناسب این مقام. در بررسی فرهنگها برای «کنج» با اول مفتوح معنای ملازه را می یابیم که گوشه تپه آویخته از انتهای کام است یا زبان کوچک، فرعی از اصل تن آدمی و در مقام مشابهت با شاخه که فرعی است از اصل و تنه درخت مناسب، اما در بیت فردوسی نمی توان کلمه را ملازه معنی کرد، پس باید از راهی دیگر در آمد. قبلاً دیدیم که «کنج» در معنی اسم خاص صورتی بود از «کنک»، تبدیل «ک» به «ج» هم در زبان فارسی امری است رایج پس به بررسی در لغت «کنک» می پردازیم؛ در فرهنگها می خوانیم که «کنک» با اول مفتوح به معنی بال است که در انسان از سر انگشت باشد تا کتف و در جانوران پرنده جناح است و در درختان شاخه، و بر این معانی در فرهنگهای شاهد دار ابیاتی از شاعران سخن شناس می یابیم که از میانه به بیستی از بسحاق اطعمه (دیوان ص ۴۳) بسنده می کنیم که توسعاً «کنک نبات» را در معنی شاخ نبات به کار برده است:

بر کنک نبات آنکه در این شیشه گره بست

در نقش هم او صورت قرچک که و مه بست

پس «کنج» با اول مفتوح صورتی شد از «کنک» اما در معنی شاخه درخت یا شاخه بلند، و فردوسی هم گفته است:

اگر تند بادی بر آید، ز کنج (از شاخه)

به خاک افکند نارسیده ترجیح*

* این هم وجهی است از معنی شعر که تعبیری است درست گونه. (مجله)